

درس یکصد و هفتاد و سوم:

بحث علم ذات به ذات (۳)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

مرحوم حاجی مسئله‌ای را نقل می‌کند که آن را
عرض می‌کنیم بعد - با بحث گذشته - تطبیق
می‌کنیم. این بحث در علم خداوند به غیر است.
ایشان وقتی که ثابت فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَالِمٌ بَذَاتِهِ»
چون ذات برای مسبب سبب است و برای معالیل
علت است پس علم به ذات، علم به غیر را لازم
می‌گیرد و از آنجایی که انفکاک معلول و مسبب از
سبب و علت تامه محال است بنابراین در هر مرتبه‌ای
که ذات هست در آن مرتبه معلول هست و علم به
ذات علم به معلول را لازم می‌گیرد و ایشان با این
بیان ثابت می‌کنند که خداوند متعال به علم حضوری
و شهودی - نه به علم حصولی - علم به سایر معالیل
خود دارد چون احاطه علت بر معلول احاطه حضور
و شهود است، نه احاطه صورت علمیه، بلکه نفس
معلول و عینیت معلول پیش علت حاضر است [اما]
صورت ذهنیه او، این طور نیست. بناءً علی هذا این

مرتبه ذات روی این جهت مراتب دیگر را اقتضا می‌کند. یعنی نتیجه این‌طور می‌شود که ذات در هر مرتبه‌ای اقتضای مراتب دیگر را دارد.

آن مطلبی که قبلاً هم عرض شد در اینجا مطرح می‌شود. اینکه می‌فرمایند: انفکاک علت تامه از معلول محال است، انفکاک علت تامه در مقام علّیت محال است نه در مقام ذات؛ یعنی اگر حیثیت تعلیلیه در ذات وجود داشته باشد با تحقق آن حیثیت تعلیلیه و تشوّن ذات به علّیت، دیگر انفکاکش از معلول مستحیل می‌شود. اما اگر این حیثیت تعلیلیه وجود نداشته باشد، چه اشکالی دارد که در مرتبه ذات معلول نباشد. پس آیا علم خداوند متعال به خودش علم او را به معلولات لازم گرفته است؟! این در صورتی است که معلولات وجود عینی داشته باشند اما اگر در مرحله ذات وجود عینی نداشته باشند، لازمه علم به ذات، علم به معالیل نخواهد بود و باید دلیل دیگری را پیدا کنیم، نه این راه.

علم به ذات، علم به ذات است اما اینکه شما می‌گویید: ذات جدای از مسبب نمی‌شود، ذات

سبب است و اغیار مسبب هستند، ذات علت است و غیر همه معلول هستند، این در مقام نزول و تنزل است و انفکاک علیّت از معلول در حیثیت تعلیلیه است یعنی وقتی که علت در مقام علیّتش تام بشود آن وقت دیگر انفکاکش از معلول صحیح نیست. وقتی که شما دست تان را می برید و کلیدی را می چرخانید در آن هنگامی که این کلید می چرخد، دیگر معنا ندارد که دست شما بگردد و کلید نگردد. یک وقت شما به سمت آن کلید حرکت می کنید ولی هنوز دست تان به کلید نرسیده است، یک وقت دست تان را روی کلید می گذارید و هنوز نمی چرخانید و یا اینکه می خواهید بچرخانید اما مانعی می آید و منع می کند، در این صورت هنوز علیّت تام نشده است اما اگر تام بشود دیگر معلول هم تام است و انجام می شود. اما این طور نیست که چون علت از معلول جدا نیست پس هروقت شما دست تان را می چرخانید کلید هم باید بچرخد. الآن بنده دستم را می چرخانم و کلید هم نمی چرخد این کاری ندارد به اینکه ذات از معلول جدا بشود. پس ما باید این مسئله و این قید را در اینجا احراز کنیم که

ذات در مقام علّیت، تام است و نمی‌شود بین او و معلول جدا باشد.

تلمیذ: این کلیدی که دست ما است علت نیست؛

علت در صورتی است که ما تامه بدانیم، یعنی یک علت تامه است نه علت ناقص

استاد: عرض بنده هم همین بود، وقتی که ما به

آن سمت حرکت می‌کنیم این علل ناقصه هم یکی یکی متعاقباً انجام می‌شود تا وقتی که دست حرکت می‌کند این در آنجا است.

آن وقت در اینجا که شما می‌فرمایید: علم ذات به

اشیاء، علم حضوری و شهودی است و ذات در

مرحله علّیت، جدای از معلول نیست، این مسئله

مطرح است که بر فرض ما زمان را در این مسئله

دخیل ندانیم، چگونه شما تطورات و تشوّنات ذات

به شئون و اطوار مختلف را مُلصق به ذات می‌دانید

در حالی که اینها متعاقباً و متوالیاً انجام می‌شوند؟!!

اینکه الآن یک صورت حاصل نشده است و صورت

دیگری حاصل می‌شود این تشوّن و طور او را

چگونه ارزیابی می‌کنید؟! یعنی فرض کنید الآن هنوز

زیدی به وجود نیامده است بر فرض شما بگویید که صورت ملکوتی زید در اعیان ثابتۀ موجود هست و در ملکوت همین جهت وجود دارد ولی وجود خارجی زید که الآن نیست این را که دیگر نمی‌توانیم انکار کنیم؛ وقتی که زیدی ده سال دیگر به دنیا می‌آید آیا وجود خارجی او الآن بالفعل است؟! کجا است؟ این وجود خارجی زید که معدوم است ولی بر فرض ما بگوییم که آن صورت ملکوتی او وجود دارد - باید هم وجود داشته باشد و در آن حرفی نیست چون اگر نداشته باشد خیلی مسائل پیش می‌آید - و جزء ثابتات ازلیه است و همیشه بوده اما صورت خارجی‌اش هنوز تحقق پیدا نکرده است، آیا علم به ذات، علم به همین صورت خارجی را که هنوز تحقق پیدا نکرده است لازم گرفته است؟! قضیه این‌طور است؟! یعنی صرف علم ذات به ذات خودش، علم به این صور را لازم گرفته است؟! صورتی که هنوز نیست و هنوز وجود خارجی ندارد.

تدریجی‌الحصول بودن مشرب عرفا و اهل

ذوق نسبت به وجود اشیاء

در اینجا باید عرض کنیم که مشرب عرفا و اهل

ذوق بر این است که تمام اشیائی که در خارج
متدرّجاً پیدا می‌شوند و به عبارت دیگر
تدریجی‌الحصول هستند، اینها از نقطه‌نظر دید ما
تدریجی‌الحصول هستند اما وجود که تمام این
شئون را در ذات خودش واجد است و هیچ
مرحله‌ای از مراحل در او فقدان ندارد و عاِدم
هیچ‌کدام از مراتب و اطوار خودش نیست، احاطه
علمی این وجود به ذات خودش، احاطه به تطوُّرات
و تشوُّنات خودش هم خواهد بود چون اینها دیگر
جدای از او نیستند. پس ما در مقام علّیت بحث
نمی‌کنیم اگر بخواهیم بحث را در علّیت ببریم، این
اشکال به حاجی وارد است که انفکاک علّیت تامه از
معلول جایز نیست ولی انفکاک معلول از علت - نه
در مقام علّیت - در مقام ذات علت، چه اشکال
دارد؟! چه اشکال دارد که بین معلول و علت - نه در
مقام علّیت - در مقام ذات خودش منفک باشد؟! مثلاً
پدری هست و فرزندی نیست؛ هنوز اصلاً ازدواج
نکرده است. دستی هست و حرکتی نیست. اراده‌ای
هست و فعل خارجی نیست - چون مسائلی هست

تا آنجا برسد - پس اگر شما از راه علّیت وارد می‌شوید **لَقَائِلِ أَنْ يَقُولَ** به اینکه انفکاک معلول از علّیت تامه در مقام علّیت محال است، یعنی وقتی علت تام بشود، نمی‌شود. ولی نه در مقام ذاتِ علت؛ انفکاکش در مقامِ ذاتِ علت جایز است. چون هنوز حیثیت تعلیلیه نیامده است.

تلمیذ: در ما که ناقص هستیم ذات از علت جدا می‌شود؟ بله، ممکن است ذاتی باشد ولی علّیت هنوز تحقق پیدا نکرده و یک سری شرایط دارد؛ زمان حاکم است مکان حاکم است ... اما درباره خدا، ذاتی است که بذاته دیگر هیچ حیثیت دیگری در او نیست که مُلزم بشود تا این علّیت تمام بشود، علت تامه است.

استاد: بله، چه اشکالی دارد. نفس‌الاراده در اینجا خودش واسطه اصلی بین انفکاک ذات از معالیل است، یک وقت که اراده تعلق می‌گیرد، یک وقت هم اراده تعلق نمی‌گیرد ﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۱

^۱ .سوره الرحمن (۵۵) آیه ۲۹. امام‌شناسی، ج ۸، ص ۲۲۳:

«و خداوند در هر روزی به شأن و کاری خاص پردازد»

چيست؟! ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْءًا أَن يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱ هروقت بخواهد، اين كار را انجام مي دهد؛ الآن نمي خواهد؛ در اين بُرهه نمي خواهد، در آنجا مي خواهد. الآن نبايد در اينجا زلزله بيايد بلكه آنجا بايد بيايد؛ آنجا را مي خواهد، اينجا را نمي خواهد. مي خواهد زلزله در اينجا پيدا شود مي گويد كه همه را ازبين ببر اين يكي را ازبين ببر، اين يكي را ازبين ببر بقيه را ازبين ببر. تمام اين مسائل مختلفه و اراده هاي مختلفه اي كه به حوادث عالم تعلق مي گيرد براساس اراده وجود و اراده عدم است؛ اين بشود آن نشود، اين باد اينجا بيايد آنجا نيايد، زلزله اينجا بيايد آنجا نيايد، زيد در اين موقع به دنيا بيايد، عمرو در آن موقع به دنيا بيايد. اينكه مسئله اي ندارد. لذا از اين باب نمي توانيم وارد شويم.

آن چيزي كه عرض كردم از اين باب است كه ما وقتی معاليل را تعيّنات وجود بدانيم و وجود هيچ گاه

^{۲۱}. سوره يس (۳۶) آيه ۸۲. امام شناسي، ج ۱۶، ص ۱۸:

«اين است و جز اين نيست، امر خداوند آن است كه چون اراده كند چيزي موجود شود، به آن چيز مي گويد: بشو! و آن مي شود.»

خالی از تعینات خودش نخواهد بود یعنی فاقدی نیست تا اینکه واجد بشود، بنابراین این تطورات همه در دید ما متدرجاً است اما تمام این تطورات در نفس الوجود - در ذات وجود - هست و آن وجود، عالم و واجد است به حیثیات و تطوراتی که بر خودش می‌آید حالا چه در دید ما باشد و چه در دید ما نباشد؛ دید و عدم دید ما باعث فقدان و معدومیت یک ظهور و یک تعین نخواهد بود. آن وجود در آن بساطت خودش همه تعینات را در هر برهه - چه زمانی و چه غیر زمانیات - بالفعل واجد است، منتها از نقطه نظر سیر عرضی، ما فاقد آنها هستیم ولی او واجد است مثل شخصی که بالای پشت بام رفته است، او دارد مسافت را می‌بیند که زید دارد همین‌طور می‌آید مثلاً دوربینی گذاشته و از این دوربین دارد تماشا می‌کند که زید از چند فرسخی دارد کم‌کم می‌آید. ولی از دید ما چیزی جلوی ما نیست وقتی جلو می‌آید، یک سیاهی می‌بینیم، باز جلو می‌آید، می‌بینیم که یک رونده است، باز جلو می‌آید، می‌بینیم یک حیوان است، باز جلو می‌آید، می‌بینیم انسان است باز جلو جلو جلو می‌آید تا

می بینیم زید است. اما آن کسی که یک دوربین قوی گذاشته است بین ده فرسخی که دارد زید را می بیند و یک متری، برایش هیچ فرقی نمی کند بلکه همان زید را می بیند که جلواش هست چون دوربین همه را جلو می آورد و وقتی هم که زید جلو بیاید باز همان زید است این از باب مثال و تقریب است. از دید او فرق نمی کند چون احاطه دارد و این گذشت را احساس نمی کند ولی ما چون احاطه نداریم گذشت را احساس می کنیم، صَغَر و کِبَر را احساس می کنیم، وجود و عدم را احساس می کنیم، کوچکی و بزرگی را احساس می کنیم که کوچک بود بزرگ شد، از جوانی به پیری رسید، از کودکی به جوانی آمد و بعد هم قدش خمیده شد. ما داریم این سیرها را احساس می کنیم. اما آن کسی که احاطه دارد تمام این اطوار پیش او حضور دارد.

تلمیذ: یعنی عیناً حضور دارد؟!

استاد: عیناً حضور دارد نه علماً.

تلمیذ: ... الآن کسی که حدود شصت سال عمر

می کند در تمام این لحظاتهش وجود خارجی دارد و

تمام خصوصیات...

استاد: بله، تمام اینها همه با وجود خارجی در اینجا وجود دارد.

تلمید: یعنی هر آن به آن، لحظه به لحظه و سلول به سلولش آنجا هست؟!

استاد: تمام اینها در آنجا هست یعنی هر لحظه‌ای از لحظات و هر برهه‌ای از برهه‌ها [هست]. در همین قضیه گیر کرده‌اند؛ حالا در صورت ملکوتی‌اش می‌گویند که مسئله‌ای نیست، آنجا ثبات است ولی صحبت در این است که این صورت ملکوتیه جدای از اطوار و ادوار خودش نیست؛ این‌طور نیست که مثل عکاس‌خانه باشد که وقتی شما می‌روید عکس می‌گیرید فیلم شما را در عکاس‌خانه نگه می‌دارند و بعد هم می‌نویسند به‌هیچ‌وجه فیلم پس داده نخواهد شد، هر وقت بیاید از روی آن بیندازید! الآن شما در این عکاس‌خانه بروید می‌بینید ده‌هزار فیلم در بایگانی همین‌طور هست، حالا زید خودش دارد در خیابان راه می‌رود اما فیلمش در عکاس‌خانه هست. اما این‌طور نیست که خدا آنجا یک بایگانی دارد و تمام فیلم‌ها

و عکس‌ها را نگه داشته است بلکه وجود حقیقی افراد **مِن الْأَزَلِ إِلَى الْأَبَدِ** در آن بایگانی هست، نه فیلم و صورت تنهای آنها بلکه آن وجود عَلِیَّ آنها در آنجا هست وجود عَلِیَّ چه زمانی می‌تواند باشد؟! وقتی که جنبه معلولیت داشته باشد و وقتی که بتواند اثر بگذارد و وقتی که بتواند در خارج کار کند. آن وجود عَلِیَّ به همان کیفیت این بحثی که از «جمادی مُردم و نامی شدم»^۱ و بحث «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء»^۲ که من عرض کردم، یک مطلبی بین نظریه صدرالمتألهین و نظریه بوعلی هست که ما معتقد به آن هستیم در اینجا است که آن قضیه می‌آید که این روحی که در آن عالم هست آیا از نظر فعلیت تام است یا غیر تام؟! اگر تام است پس دیگر جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء چرا؟! اینکه الآن در ملکوت هست.

وجود نفس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و

^۱ . مثنوی معنوی، دفتر ۳، بخش ۱۸۷ _ جواب گفتن عاشق و عاذلان و تهدید کنندگان را.

^۲ . الحکمة المتعالیة، ج ۸، ص ۳۴۷.

آله و سلّم قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین

نفس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم قبل

از خلقت آسمان‌ها و زمین، - قبل از خلقت - در

ملکوت وجود داشته است؛ در آن صُقع مقام مشیّت

و تنزّل، وجود داشته است و همان نفس موجب بروز

این عوالم مجردات و ماده و تمام اینها شده است

حالا چطور آن نفس پیغمبر **جسمانیة الحدوث و**

روحانیة البقاء می‌شود؟! اگر جسمانیة الحدوث

است یعنی قبلاً نبود. اگر بود پس کجا بود؟! دیگر

جسمانیة الحدوث نگوید. پس این یک نفس و

روحی است در عین اینکه وجود داشته و در ثابتات

ازلیه بوده است، در مرحله تعلّقش به این عالم، یک

ادواری را طی می‌کند. یعنی نه‌اینکه [در] مرحله

تعلّقش به این عالم، وقتی که از آنجا می‌آید، آنجا را

رها می‌کند این‌طور نیست بلکه عجیب اینجا است

که در عین حال که در آنجا هم هست، اینجا هم می‌آید

و می‌گوید: ما هم با اینجا سر سازگاری داریم. مثل

اینجا نیست که ترک کردن باشد؛ من از نظر جسمیت

یک قوانینی دارم مثلاً یک جسم نمی‌تواند متحرّک به

دو این باشد، اگر من در اینجا هستم دیگر نمی‌توانم

در آنجا باشم. اگر بخواهم در آنجا باشم - بله - ممکن است جسم دیگری خلق کنم؛ آنهایی که خلق ابدان می کنند چه کار می کنند؟ دو بدن خلق می کنند، نه اینکه یک بدنشان در دو جا باشد، اینکه محال است؛ یعنی [وقتی که] یک بدن با این خصوصیات و با این شرایط متحیّز به این آین است، همین بدن با همین خصوصیات [نمی شود که] اینجا باشد.

شاعر گفته است:

ولی بالأخره گفته است: دو بدن! نگفته است: یک بدن! اگر یک بدن باشد که ... - گرچه بعضی وقت ها یک بدن می شود ولی معمولاً دو بدن است. آن وقت اگر یکی شود یک تحيِّز را می خواهد! (مزاح) - این ترک کردن می شود. وقتی که بدنی می خواهد جای دیگر برود تحيِّز اوّلی را ترک می کند و متلبّس به تحيِّز دوم می شود. روح وقتی که می خواهد به این بدن تعلق بگیرد آیا موقع خود را ترک می کند و در این دنیا می آید؟! روح که در ظرف ماده نمی گنجد، ظرف مجرد که ماده نیست همان طوری که ظرف ماده مجرد نیست یعنی یک

کاسه را در نظر بگیرید روح بیاید داخل آن کاسه و
 دربِ کاسه را ببندیم و بگوییم: روح زید را داخل
 این کاسه داریم، این طور که نمی شود. اصلاً مجرد با
 ماده دوتاست و سنخیتش، سنخیت ماهوی است،
 ماهیتش تفاوت پیدا می کند. پس این زیدی که
 روحش از آن عالم در اینجا می آید، چه نحوه تعلقی
 است؟!

توضیح قول قائلین به هبوط و رد آن

این مسئله باعث شده است که مرحوم ابوعلی و
 امثاله فهمیدند روح یک امر ثابتی است ولی از طرفی
 نمی دانند که این جرمی که الآن به عنوان نطفه دارای
 حیات و روح است، به آن روح تعلق می گیرد و رشد
 و نمو پیدا می کند و تبدیل به انسان می شود، چون از
 این مسئله هم دستشان خالی بود لذا قائل به هبوط
 شدند. «هَبَطْتُ إِلَيْكَ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ»^۱ قائل به

^۱ . دیوان ابن سینا؛ این قصیده را لغت نامه دهخدا در ماده ابوعلی سینا ص
 ۶۵۳ آورده است:

هَبَطْتُ إِلَيْكَ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ *** وَرَقَاءُ ذَاتُ تُعَزُّزٍ وَ تَمْنَعُ

معاد شناسی، ج ۱، ص ۸۲:

هبوط و نزول کرد به سوی بدن تو از بالاترین

هبوط این است که یک روحی در یک جا هست
وقتی که دید ظرف و زمینه برای هبوط آمد به آن
زمینه و به آن ظرف تعلق می‌گیرد. مرحوم
صدرالمتألهین از نقطه نظر اشرافات و مسائل دیگر و
اینها احساس این مطلب را می‌کند که بالأخره باید
یک ارتباطی بین این جسم و زید وجود داشته باشد
و چون وجود را دارای حرکت جوهری می‌بیند لذا
این حرکت جوهری را در تکامل و به فعلیت رسیدن
آن استعدادی که در این نطفه هست مشاهده می‌کند.
از این نقطه نظر ایشان قائل به جسمانیة الحدوث و
روحانیة البقاء می‌شوند. ولکن وقتی که ما امروز
می‌بینیم نطفه دارای حیات حیوانی است و نطفه هر
شخص با شخص دیگر از نقطه نظر خصوصیات
تفاوت پیدا می‌کند، این حیات حیوانی و این نطفه که
دارای شعور و درک است وقتی که در یک ظرف
مستعد واقع شود آن حیات حیوانی شروع به حرکت

محلّ و عالی‌ترین مرتبه، کبوترِ ورقاء روح که دارای
مقامی بس عزیز و محلّی منیع است.

کردن و رشد کردن می‌کند. لذا این طور نیست که قبل از زمان چهارماهگی روح نداشته باشد بلکه روح دارد اما روح حیوانی دارد، قلب می‌زند، در آنجا شعور دارد، بعد در چهار ماه و ده روز - چهار ماه و نیم - این متبدّل به روح انسانی می‌شود. یعنی آن حرکت جوهری که در او هست او را مانند آن نفس ملکوتی که بوده درمی‌آورد. حالا عجیب اینجا است که آن نفس ملکوتی که زید قبل از خلقت این بدن دارد چه مرتبه‌ای از مراتب وجودی زید است؟! آیا آن نفس ملکوتی در یک‌سالگی او است؟! در ده‌سالگی او است؟! در بیست‌سالگی او است؟! یعنی من باب مثال اگر شما زید را در ملکوت دیدید که ده سال دیگر به دنیا می‌آید، این نفس زید را که شما مشاهده کردید در چه سنی از ادوار این زید آن نفس ملکوتی را شما دارید مشاهده می‌کنید؟!

تلمیذ: در کلّش است؟

استاد: احسنت در کلّش هست، آن کلّش

چطوری است؟! یک امر ممتدی است که آن امر ممتد به یکدیگر ملصق است نه مثل این چیزهایی که درست می‌کنند و چیزها را کنار هم می‌گذارند.

می گویند که وقتی فیلم درست می کنند هر بیست و چهارتا فیلم یک ثانیه است، وقتی که این قطعات فیلم بگذرد و شما مشاهده کنید می بینید این بیست و چهارتا در یک ثانیه گذشته است، لذا شما ثابت می بینید اگر کمتر باشد شما خیلی کوتاه می بینید. مثل اینکه فیلم تکه تکه شده یا اینکه اگر تندتر از بیست و چهارتا باشد - سی یا چهل تا باشد - زود از چشم شما می گذرد. این آتش گردانی که الان می گردد و شما یک خط می بینید به خاطر این است که قبل از اینکه بخواهد ذهن شما آن خط اوّل را در آن نقطه ضبط کند، زودتر از آن آتش گردان به خط دوم رسیده است یعنی اوّل ذهن می آید این نقطه را در اینجا ثبت می کند بعد در یک نقطه پایین تر بعد در یک نقطه اینجا، بعد در یک نقطه اینجا، بعد در یک نقطه اینجا، اگر این طور باشد شما جهات مختلفی را برای آتش گردان ها مشاهده می کنید. اما چون این آتش گردان سریع می چرخد قبل از اینکه ذهن بیاید و این آتش گردان را در این نقطه ثبت کند، آتش گردان به نقطه بعدی رسیده است. لذا شما فقط

یک خط مشاهده می کنید و دیگر آتش گردان را در نقاط مختلف نمی بینید. این به خاطر این است که آتش گردان زودتر از ذهن شما و زودتر از عکس برداری چشم، دارد تغییر جا می دهد. حالا این روح این طور نیست که خدا کنار هم گذاشته است مثلاً زید یک ساله و دوساله و همین طور بیاید، بیاید، بیاید، تا زیدی که دارد از دنیا می رود بلکه یک امر ممتد است که به مجرد جوهری به هم ملصق است. این مجرد جوهری می آید همه مسائل را حل می کند چون مجرد است لذا می تواند یک امر کشش داری در خودش حمل کند. لذا شما زیدی را که بیست سال دیگر به دنیا می آید از همین الآن در یک سالگی در ملکوت می بینید در حالی که پدر و مادرش هنوز به دنیا نیامده اند اما شما خودش را الآن می بینید. دو سالگی اش را هم می بینید. منتها هر مقداری که احاطه بر آن صورت ملکوتی قوی تر شود خصوصیت تجردی او بیشتر برای ما ظهور پیدا می کند. حالا این امری که الآن در آنجا وجود دارد و شما دارید آن را می بینید الآن نسبت به موجودات جنبه فعلی و علی دارد یعنی همین الآن تمام اینها همه خلق شده اند

منتها از نقطه نظر دید ما هنوز خلق نشده‌اند، ولی الآن
زید بیست سال دیگر خلق شده است به خلق مادی
خلق شده است نه به خلق مجرد، بلکه به خلق مادی
خلق شده است.

تلمیذ: ماده هم دوباره ظرف می‌خواهد، ظرفش
جای دیگر باید باشد.

استاد: نه، ظرفش همان انطوای در مجرد است.

ربط حادث و قدیم از مشکل‌ترین مسائل فلسفی

ربط ماده و مجرد این ربط این مسئله مهم، همین
ربط حادث و قدیم است که از مشکل‌ترین مسائل
فلسفی است که چطور این امر ماده با یک امر مجرد
ارتباط دارد؟ این ماده که از جایی نیامده است بلکه
معلول مجرد است. شما خودتان می‌گویید که بین
مجرد و ماده اختلاف ماهوی است پس این ربط ماده
با مجرد چه ربطی است که این دوتا را باهم ضمیمه
کرده است؟! إن شاء الله برای بحث بین حادث و قدیم
بماند.

راه نداشتن جهت عدمی در وجود

اشاره‌ای که در اینجا فعلاً شد این است که ما ماده

خلق نشده نداریم بلکه ماده خلق شده است همانطوری که مجردات خلق شده‌اند، پس وجود همیشه در خودش حائز و واجد جمیع فعلیات است و هیچ وقت از قوّه به فعل نمی‌رسد. وجود غنای به ذات دارد. آنچه که از قوّه به فعل می‌رسد دید ما نسبت به اشیاء است، نه نفس خود اشیاء.

تلمیذ: نفس یک امر اعتباری است باید همه‌اش قدیم باشد.

استاد: بله دیگر عرض شد وجود همیشه ... وقتی که می‌گوییم: غنای به ذات دارد و هیچ جهت عدمی در او راه ندارد یعنی شما هیچ جهت عدمی در وجود نمی‌توانید پیدا کنید که وجود این را نداشته باشد و بعد پیدا کند، نه خیر بلکه هرچه را که ندارد، در همان موقع دارد.

تلمیذ: این حرکت جدید به این مبنا هم رفته است؟

استاد: بله، این حرکت جدید به این مبنایی که عرض شد رفته است. یک بنده خدایی بعد از رحلت حضرت آقا - رضوان تعالیٰ الله علیه - پیش من آمد و ما سابق بحثی با او داشتیم و من می‌گفتم: حرکت

جوهری را به این مبنایی که اینها دارند می‌گویند قبول ندارم بلکه تطوّرات در وجود را قبول دارم نه حرکت جوهری؛ حرکت جوهری به این کیفیت اصلاً نیست که یک امر ثابتی باشد و آن امر ثابت ... هیچ امر ثابتی ما نداریم. امر ثابت همان نفس وجود است که به تطوّرات مختلف درمی‌آید و نفس وجود هم که جوهر نیست. اینکه شما حرکت جوهری فرمودید، جوهر یکی از شئونات وجود است و خود جوهر از مقوله وجود نیست چون وجود مقوله نیست تا اینکه جوهر باشد. او بعد از رحلت حضرت آقا - رضوان تعالی الله علیه - پیش من آمد و گفت که فلانی آنچه را که تو گفتی، آقا در یک برنامه‌ای که به من دادند دیدم که بله اصلاً ما حرکت جوهری نداریم، ما هرچه داریم همین تطوّرات وجود است که مافوق حرکت جوهری است و خیلی بالا است.

تلمیذ: تطوّرات شئون را هم می‌توانیم زیر سؤال ببریم. چون تطوّرات همان تدریجی الحصول هر شیء هستند که ما فرض کنیم و این هم ما می‌گوییم که در آن عالم بوده و هست؟

استاد: نه خیر، ببینید تدریج به عنوان نبود نه، ولی
تدریج یعنی تطوُّرات به عنوان ذات خودش، این
همیشه هست.

تلمیذ: همه اش بود است؟

استاد: همه اش بود است و این در بود تطوُّرات
دارد.

تلمیذ: این تطوُّر نسبت به ماست؛ چون ما نسبت
به آن ماقبل و مابعد جاهلیم می گوئیم که تطوُّری
حاصل است، شئونی هست و تنزّلی هست. در
حقیقت نه تطوُّری شده و نه تنزّلی شده «الآن کما
گان»^۱ مثل همان همیشه بوده و هست.

استاد: «الآن کما کان» درست است و تمام این
تطوُّرات و به اصطلاح شئونی که الآن دائماً پیدا
می شوند همان جهاتی هستند که وجود همه را در
خودش دارد و بروز و ظهور می دهد.

تلمیذ: بروز و ظهور برای ما است نه برای
حقیقت وجود.

استاد: نه، برای همین ماهیات و قوالب خودش،

۱. جامع الأسرار، ج ۱، ص ۵۶.

برای همین‌ها هم بروز و ظهور دارد یعنی تمام این
بروزات در ذات هستند. حتی برای تعینات حتی
برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم؛ الآن برای
پیغمبر اکرم یک تطوّراتی می‌گذرد یا نمی‌گذرد؟!
دائماً دارد بیشتر مبهج می‌شود یعنی **بما لا نهاية**
دائماً دارد ابتهاج پیدا می‌کند. این ابتهاج برای این
قالب است اما آیا این تطوّرات در خود وجود نبوده
است و پیدا می‌شود؟! نه، هست؛ ظهورات پیدا
می‌کند نه‌اینکه نبود؛ ظهور پیدا کردن با نبود
دو تاست. درست شد؟! این هم مسئله‌ای که در اینجا
است تا اینکه بحث مفصلش را إن شاء الله برای ربط
بین حادث و قدیم بگذاریم.

... تعلق بگوید، ربط بگوید، هرچه ... بالأخره
یکی می‌بیند سرش را می‌آورد دم یک کوهی ... گفته
بودید که یکی یک دفعه زنده می‌شود!

تلمیذ: این نفس که می‌آید ظهور می‌کند آیا در
مرحله نطفه‌ای می‌آید ظهور می‌کند یا در آن مرحله
چهارماهگی؟!

استاد: در همه‌اش است.

تلمیذ: پس باید قبلش در مرحلهٔ خاکی ظهور کند؟

استاد: بله، در همان جا آمده است. ما می‌گوییم که از خاک می‌آید و جلو می‌آید فرض کنید که در نبات می‌آید و ... تا در بدن فلانی می‌رود، تازه در بدن فلانی تبدیل به نطفه می‌شود و آنجا خودش را درست می‌کند و به اینجا می‌آید. تمام این گردونه همه کنترل از راه دور است؛ نه کنترل از راه دور بلکه نفس ارتباط است حالا ما کنترل می‌گوییم. کنترل یعنی شما اینجا نشسته‌اید و دارید آن را از اینجا کنترل می‌کنید. ولی یک وقت آن را گرفته‌اید و این طرف و آن طرف می‌برید اینجا و آنجا می‌برید، قضیه این طور است منتها چون ما در مرحلهٔ خاک هستیم [نمی‌بینیم اما] آن کسی که چشم دارد می‌بیند که این خاک که الآن در اینجا هست دارد گردش می‌کند و این الآن همان زمین مساعدی است برای اینکه باید این تکه از خاک یک زید بشود، بعد من باب مثال یک باغبانی می‌آید در اینجا درختی می‌کارد و این رشد می‌کند. آن کسی که می‌آید و این درخت را می‌کارد از آنجا سیخش می‌کنند این طور

نیست که خودش دارد این کار را می کند یعنی می آید
این را می کارد و ... الآن روح دارد کار انجام
می دهد؛ کار انجام می دهد تبدیل به سیب می شود،
وقتی تبدیل به سیب شد می گوید که حالا من سیب
شده‌ام. این سیب با سیب‌های دیگر فرق می کند، بعد
عمرو این سیب را می خورد تبدیل به نطفه می شود و
در شکم صغری می رود و فرض کنید تبدیل به زید
می شود و نطفه‌اش فلان می شود. رشد می کند و
می گوید که من دارم می آیم شما من را نمی بینید، من
این داخل پنهان شده‌ام، داخل صندوق خانه رفته‌ام -
یکی می گفت: مگر اینجا صندوق خانه است!! - و
پنهان شده‌ام شما من را نمی بینید چه موقع من را
می بینید؟! وقتی که بیرون بیایم، شروع به وقّ وقّ
کردن کنم می بینید ولی تا وقتی که این داخل هستم
نمی بینید. وقتی هم که سیب هستم باز من را
نمی بینید، وقتی که درختم من را نمی بینید، وقتی که
زمینم من را نمی بینید. عجایی است که سر آدم
سوت می کشد! وقتی ببیند که چه دارد می گذرد،
جداً آدم دیوانه نشود خیلی عالی است! دیوانه نشود

خیلی عالی است که واقعاً چه خبر است و چه اوضاعی است که اصلاً به مغز هیچ فیلسوفی از خلقت آدم تا ابد خطور نمی‌کند! این چیزها به مغز هیچ کس خطور نمی‌کند. خلاصه این تطوراتی که آن نفس دارد همه را انجام می‌دهد تمام اینها ثابت است نه اینکه یکی یکی به وجود بیاید بلکه همه ثابت است.

تلمیذ: «الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ.»^۱

استاد: نه «فی بطنِ اُمِّه» بلکه قبل از «بطنِ اُمِّه»، اصلاً «بطنِ اُمِّه» کجا است؟! قبلش، اصلاً قبل و بعدی نیست؛ قبل از «بطنِ اُمِّه» و داخل «بطنِ اُمِّه» و بیرون «بطنِ اُمِّه» همه‌اش یکی است! التفات فرمودید؟! بله، خب دیگر خیال می‌کنم...

تلمیذ: حضرت آقا در مهر تابان از حضرت علامه -رضوان الله تعالیٰ علیهما- می‌پرسند که بالأخره پس این تنزلات برای چیست؟! همه‌اش بین خود می‌شود؟! چون آن حقیقتی که در آن عالم هست آمده عبوری کرده و رفته است، چرا از آن عالم نزول

۱. التوحید، ج ۱، باب ۵۸- السعادة و الشقاوة، ص ۳۵۶، ح ۳.

کرده به عالم کثرت آمده و دوباره از اینجا سیر می کند
و به آن عالم می رود و عود می کند؟!۱

حضرت علامه می فرمایند: به خاطر این است که
کمالاتی در آنجا نداشته که این کمالات فقط در عالم
کثرت پیدا می شده است و او آمده این کمالات را
برداشته رفته است. بنا بر فرمایش شما اصلاً این غلط
است، چون که کمالات نیست ما می گوئیم همه چیز
بوده، آنجا چیزی...^۱

استاد: نه دیگر اصلاً صحبت اینجا و آنجا نیست.
صحبت این است که این وجود برای کمالات
خودش یک اطواری را طی می کند نه اینکه کمالی را
نداشته است. خود وجود الآن این کمال را واجد
است و خودش دارد این کمال را بروز و ظهور
می دهد اسم این بروز و ظهور را کمال می گذاریم.

کل عالم خلقت فقط برای بروزات و

ظهورات

تلمیذ: پس کل عالم خلقت برای بروز و ظهور

است؟!۱

۱. جهت اطلاع بیشتر به مهر تابان، ص ۲۳۹ رجوع شود.

استاد: بله، فقط ظهورات و بروزات است والا همه چیز هست؛ یعنی وجود هیچ وقت چیزی را فاقد نیست که واجد شود. اینکه می‌گوییم: واجد شود، از کجا می‌آورد تا واجد شود؟! آیا ندارد؟! پس معلوم است که مسئله دیگری هست. مثل اینکه بنده علم ندارم، خدمت سرکار فیض‌آثار می‌آیم و از فیض شما بهره‌مند می‌شوم! من ندارم و فاقد هستم می‌آیم بهره‌مند می‌شوم. اما اگر فرض کنید که من الآن سیر باشم، دیگر غذا خوردن چه معنا دارد؟! من سیرم هستم مگر می‌خواهم بترکم؟! الآن صبحانه خوردم و میل هم به غذا ندارم دیگر سیر شدن معنا ندارد. وجود که کمالات را به واسطه تطوّر واجد می‌شود آیا نداشته است و به واسطه حرکت واجد می‌شود؟! چه چیزی را واجد می‌شود؟! آیا چیزی را که ندارد؟! یعنی عالم دیگری است؟! مسئله دیگری ورای این وجود است؟! آیا کمال دیگری است و این به واسطه حرکت، خود را به او می‌رساند؟! چیزی غیر از وجود نیست بلکه هرچه هست در خود این است؛ هم کمال اوّل در وجود است که وجود است، موجودیت خودش است یعنی کمالات ثانویه همه

در خود وجود هست متتها اینها را دائماً بروز و ظهور می‌دهد مثل زمین که همه چیز داخل آن هست و دائماً اینها را یکی یکی بروز می‌دهد؛ نفت، گاز و آب از آن بیرون می‌آید، آن مکنونات و چیزهایی که در زمین هست همه را بروز و ظهور می‌دهد و از جایی نمی‌آورد اما برای ما روی زمین مخفی است اما برای افرادی که دارند می‌بینند، همه را مشاهده می‌کنند که آنها جایشان را عوض می‌کنند.

تلمیذ: یک داستانی نقل می‌کنند از ... می‌گوید که وقتی داشتم می‌آمدم هر مرحله و هر عالمی را که طی می‌کردم ملائکه برای من تأسف می‌خوردند می‌گفتند که این بیچاره مهجور شده و دارد به عالم ماده و طبع می‌رود و هر عالم که می‌آمدم آنها مدام تأسف می‌خوردند! بعد از طرف حق برای ایشان ندا آمد که غصه نخور، غم مخور، یک جایی می‌روی دوباره برمی‌گردی! جای دیگر سیر خودش را قبل از وجود مشاهده کرده بود.

استاد: قبل از وجود، بله.

تلمیذ: البته این طور که حقیقتش هست ما در

کتاب خواندیم؟!

استاد: بله، یعنی عبوری که می کند انگار خودش
را از آن مبدأ بعید می بیند دوباره حرکت می کند و به
آن جای اوّل خودش برمی گردد.

خیلی عجیب است، جدّی هرچه انسان جلوتر
برود بیشتر گیج می شود یعنی قاطی می کند که در
واقع چه خبر است! افرادی هم که چیزی ندارند مثل
همین آخوندها و مراجع راحت هستند، یک خدایی
دارند و یک توسلی هم می گویند بر فرض داشته
باشیم و مسئله دیگر حل است والاّ ...

اللهم صل علی محمد و آل محمد